



۳۷۴

خلیل دوستخواہ: نیمایوشیح کیست و حرفش چیست؟ +
دو شعر از نیما (شہر صبح و مرغ سحر) + یداللہ رویائی:
نیمایوشیح

راختنای کتاب

نیمایوشیح

یداللہ

میں نے اس کتاب کو لکھنے کا ارادہ کیا تھا جب کہ میں نے اس وقت تک کہ میں نے اس کتاب کو لکھنے کا ارادہ کیا تھا...



xalvat.com

فهرست

| | | |
|---|--|-------------------------------|
| ۹۰۳ | - | یادنامه |
| ملاصدرا | | |
| ۹۰۴ | - | سرگشتی ملاصدرا |
| ۹۰۸ | دکتر سید حسین نسی | ملاصدرا در ضدیتان |
| افشارکتاب | | |
| کتابهایی که بدانند چه چیزهایی مال واقعی ما هستند | | |
| ۹۱۲ | چراغ فلاطوری | یارللملاصدرا |
| ۹۱۷ | محمدتقی دانشپور | مشار |
| ۹۲۲ | احمد آوام | مسکلمان فلسفی |
| ۹۳۵ | دکتر عباس زوزنی | رسالة فی اصل |
| نیما یوشیج | | |
| ۹۳۷ | یدالله ذوقانی | نیما یوشیج |
| ۹۳۸ | جهیل دوستخواه | نیما یوشیج کیست و چراغش چیست؟ |
| ۹۴۴ | - | تصرف آثار نیما |
| تاکتور | | |
| ۹۴۳ | محمد اسماعیل سعادت | زندگی و آثار تاکتور |
| ۹۵۰ | آینده نگار - برجسته فرهنگ ایران | مردی جهانی |
| ۹۵۵ | دکتر مهدی فرد | تاکتور نماینده روحی |
| ۹۶۲ | ملک اشرف بهار | خبره تاکتور (نثر) |
| ۹۶۵ | برجسته ایران بود ولید - گل - لاله - تیکو - مصوبه کتاب فروش | نبوغ آثار تاکتور |
| ذریه نیکو خاندان ایران | | |
| ۹۷۰ | دکتر میرزا یونس بهرامی | فلسفه آهو خانی |
| عصر طلوع کتابهای تازه | | |
| (۹۶۲ - ۹۶۵) | | |
| (۹۶۶ - ۹۶۹) | | |
| (۹۷۰ - ۹۷۹) | | |
| ایوان گلشن دریا بندری - اعتماد سراسی - چراغ فلاطوری - محمدعلی جمال زاده | | |
| انتخاب | | |
| (۹۸۰ - ۹۸۹) | | |

۷ - افسانه و رباعیات نیما ۱۳۳۹

و بسیاری از قطعات شعری که در مجلات بطور پراکنده چاپ شده است. نیما شصت و چهار سال عمر کرد و در دی ماه ۱۳۳۸ در بازگشت از پوش مینلا بسرماخوردگی و ذات الریه شد و پس از سه روز بیماری درگذشت.

xalvat.com

جلیل دوستخواه

نیمایوشیج کیست و حرفش چیست؟

- « نیمایوشیج کیست و حرفش چیست ؟ »

هنوز هم این پرسش بر لبان بسیاری از مردم روزگار مانده است. بپایه است وای بسا که بتوان پاسخ قانع کننده‌ای برای آن جست . با این همه من میکوشم - به پاری آنچه اکنون میدانم و درمی‌یابم و به مدد آن اندازه از آثار هنری و نوشته های ادبی این بزرگ مرد که در دسترس قرار دارد - سخنی بگویم، شاید در این خاموشی عمدی و قصدی که درباره « نیما » ی شاعر ایجاد کرده‌اند صدای من با همه نارساییش - کوششهای راینواز در دلپایی پاک و خالی از غرض را گرم بخارد و مانع از آن شود که بیکباره غبار فراموشی چهره تابانک این سخنور بزرگ عسرها را فروپوشاند .

»

شصت و شش سال پیش از این در پاشخانواده روستائی در دهکده دورافتاده « پوش » (از روستاهای کوهستانی مازندران) از پدری به نام « ابراهیم » و مادری به نام « طوی » فرزندی یا به جهان نهاد که نام او را « علی » گذاشتند . در آن هنگام این ولادت آن قدر عادی بود که به تحقیق کسی جز همان چند خاقوار اهل روستای « پوش » از آن باخبر نشد ، اما گردش زمانه این روستازاده که نام را بسان شاخه‌ای پر استعداد پرورش داد و بازور ساخت و دیری نماند که هیومهای این درخت برومند به گوشه و کنار ایران و جهان رسید و همراه نام او رادگاه ناشناخته و دورافتاده‌اش نیز بلند آوازه شد و بر سرزبانها افتاد .

« علی استعدادی » (که بعدها خود نام « نیمایوشیج » را برگزید و به همین نام شهره شد) دوران کودکی و نوجوانی را کم و بیش مانند همه کودکان و نوجوانان گذراند و آنچه بعدها مایه درخشش نام وی گردید آتش بود نهان در کانون وجودش که تا چندگاهی مجال تابش نمی‌یافت .

هنوز نوجوانی بیش نبود که در مدرسه شعری برای استادش « نظام وفا » سرود و استاد که به آتش فروزان نرفته در آن پیکر لایر پی برد درخاشیه شعریش اوست :



سومین سال درگذشت نیمایوشج

xalvat.com

بدالله رؤیائی

نیمایوشج

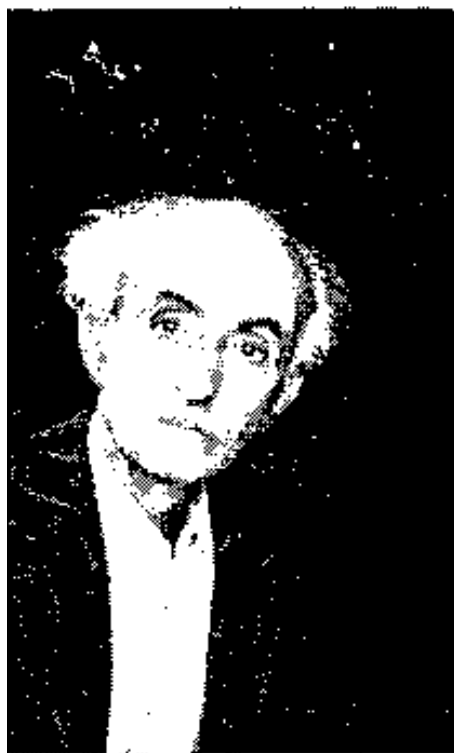
نام اصلی او علی اسفندیاری است. از پدری بنام ابراهیم و از مادری بنام طویلی متولد شد. تا سن دوازده سالگی در میان قبایل کوهستانی و شهبان و جادریشبان بود و کجور، زندکی کرد و به خصوص آواز خوانی و بازیگری را در آن دوران فراگرفت. در گزارشی که به نخستین کنفرانس نویسندگان ایران می‌دهد می‌گوید:

«زندگی بدوی من در بین شهبان و ایلخی باغان گذشت که به هوای چیراگاه به نقاط دور بیلاق وقت‌لاف می‌گذرد و شب بالای کوهها ساعات طولانی با هم به دور آتش جمع می‌نشوند...»

خواندن و نوشتن را پیش آن‌خود ده یاد گرفت و پس از آنکه به تهران آمد تحصیلات ابتدائی‌اش را در مدرسه حاج حسن رشیدی و از آن پس در مدرسه سن‌توفی ادامه داد و همان جا بود که زبان فرانسه را یاد گرفت و در همین جا تحت‌تأثیر و تشویق نظام وفا به سرودن شعر پرداخت.

پس از اینکه با به عرصه شعر نهاد و تصمیم گرفت تا فیود و حدود آن را در هم ببرد و عوض کند، اولین بار نام خویش را تغییر داد: اسم نیمایوشج که از پدرش گرفته بود و به عنوان شهرت انتخاب کرد و «یوشج» را که چون پای نسبت خاص اهالی آن سامان است بدان افزود و بدین ترتیب دو کلمه «نیمایوشج» نام سراینده بزرگ معاصر که می‌شناسید بوجود آمد.

نیمایوشج



بعدها شعر نیمایوشج راه جدیدی در ادبیات فارسی باز کرد و موجب جنجال و ابراز آراء و عقاید بسیاری گشت. جنجال از هنگام آغاز شدن که قسمتی از منظومه «افسانه» تحت عنوان «بیرق‌ها و لنگه‌ها» در روزنامه «فرن بیستم» عشق چاپ شد و سپس شعر «ای شب» در روزنامه نوپهار منتشر کردند. قسمتی از آثار نیمایوشج که تا کنون به چاپ رسیده از این‌ها عبارتند:

- ۱ - قصه رنگه پریده - اسفند ماه سال ۱۲۶۹
- ۲ - افسانه - دی ماه سال ۱۳۰۱
- ۳ - خانواده سرباز - دی ماه سال ۱۳۰۴
- ۴ - دو نامه - سال ۱۳۲۹
- ۵ - ارزش احساسات - سال ۱۳۳۵
- ۶ - مدلی - سال ۱۳۳۶



۷ - افسانه و رباعیات نیما : ۱۳۳۹

و بسیاری از قطعات شعری که در مجلات بطور پراکنده چاپ شده است، نیما شصت و چهار سال عمر کرد و در دی ماه ۱۳۳۸ در بازگشت از پوش مبتلا بسرماخوردگی و ذات الریه شد و پس از سه روز بیماری درگذشت .

xalvat.com

جلیل دوستخواه

نیمایوشیج شیمیج کیست و حرفش چیست؟

- « نیمایوشیج کیست و حرفش چیست ؟ »

هنوز هم این پرسش بر لبان بسیاری از مردم روزگار مانعش بسته است وای بسا که شوان پاسخ قانع کنندمهای برای آن جست . با این همه من میکوشم - به یاری آنچه اکنون میدانم و درمی یابم و به مدد آن اندازه از آثار هنری و نوشته های ادبی این بزرگ که مرد که در دسترس قرار دارد - سخنی بگویم، شاید در این خاموشی عمدی و قصدی که درباره « نیما » ی شاعر ایجاد کرده اند صدای من باحتم نارسائیش - گوشهائی را بتواند و دلپائی پاک و خالی از غرض را گرم بنماید و مانع از آن شود که بنگاره خیار قراموشی چهره تابانک این سخنور بزرگ عسر ما را فروروشاند .

»«

شصت و شش سال پیش از این در پاشخانواده روستائی در دهکده دورافتاده « پوش » (از روستاهای کوهستانی مازندران) از پدری به نام « ابراهیم » و مادری به نام « طوبی » فرزندی پا به جهان نهاد که نام او را « علی » گذاشتند در آن هنگام این ولادت آن قدر عادی بود که به تحقیق کسی جز همان چند خاقوار اهل روستای « پوش » از آن باخبر نشد . اما گردش زمانه این روستازاده که نام را بسان شاخه ای پرانستمداد پرورش داد و بارور ساخت و دیری نپایید که میوه های این درخت برومند به گوشه و کنار ایران و جهان رسید و همراه نام او وادگاه ناشناخته و دورافتاده اش نیز بلند آوازه شد و بر سر زبانها افتاد .

« علی اسفندیاری » (که بعدها خود نام « نیمایوشیج » را برگزید و به همین نام شهره شد) دوران کودکی و نوجوانی را کم و بیش مانند همه کودکان و نوجوانان گذراند و آنچه بعدها مایه درخشش نام وی گردید آتشی بود همان در کانون وجودش که تا چندگاهی محال تابش نمی یافت .

هنوز نوجوانی بیش نبود که در مدرسه شعری برای استادش « نظام وفا » سرود و استاد که به آتش فروزان نبخته در آن پیشگر لاعر می برد در حاشیه شعرش نوشت :

« روح ادبی شعا قابل تعالی و تکامل است : من مدرسه رایبه داشتن چون شعا فرزندی نبریاک میگویم . »^۱
 بعدها به خوبی آشکار شد که آن استار تیزبین تاچه اندازه در شاگردش ژرف نگریسته و مزایه استعداد او را تا چه پایه درست ارزیابی کرده است .
 رشد فکری « نیما » در دورانی صورت گرفت که همه چیز در مهین ما دستخوش آشوب و دگرگونی گردیده بود و در زمینه هنر و ادبیات هم از « تحول » « انقلاب ادبی » فراوان سخن گفته میشد، اما حقیقت فنایا جز آن بود که بر زبان این و آن میگذشت .
 فریاد خاموشی و خواب عمیق را همیشه با بانگ انرسانی طبل توخالی « انقلاب ادبی » از میان برد .

مدعیان هنر و ادب بدان « اسباب کھف » سر از خواب گران چند سده برداشته بودند و میخواستند در دنیای بیدار و پر جوش و خروش زیست کنند و چون دریافته بودند که سکههاشان کمته و مانده از عهد « دقایقوس » است و کسی آنها را به چیزی بر نمیدارد آهسته و گتار خریدند و رنگ در ماندگی را از سکهها زدودند و آنها را به ظاهر روشنی و جلا بخشیدند و به نام « سکه نو ! » عرضه بازار زندگی کردند غافل از آن که صرافان تیزبین و هوشیار فریب رنگ و جلای سکه ها را نخواهند خورد و سکه « زمان » را خواهند خواست !

در چنین هنگامه های « نیما-وشیخ » با روحی آراسته و پر طراوت از دل جنگلهای سر سبز مازندران فد بر افراشت و سازشعرش رایبه نو در آورد و خاموشی رسوسه انگیز چندین سده را چنانکه شایسته بود شکست و رود بیخ بسته ادب ما را به جنب و جوش در آورد و به سوی دریای گسترده وبی گران رهنمون شد .

کوشهای با سکوت دمساز شده از آهنگ دل انگیز و پر خروش « نیما » آزرده شد و فریاد های ناخشنودی و کارشکنی و لجاجت از هر ظرف برخاسته اشاید آن نغمه بر توان را در میان خود خاموش سازد، اما چنین نشد زیرا که « زمان » چنین نمیخواست و هر کس سر از فرمان « زمان » بپرچد محکوم به واپس ماندن است !

xalvat.com

« نیما » خود از این دوران چنین یاد می کند :

« نوبت آن رسید که يك نغمه ناشناس بومر از این جنگ باز شود . باز شد . چند صفحه از « افسانه » را با مقدمه کوچکی تقریباً در همان زمان تصنیف در روزنامه ای که صاحب جوانش را به واسطه استعدادی که داشت با خودم هم عقیده کرده بودم .^۲ انتشار دادم .

۱ - نیما ، زندگانی و آثار او : ص ۵ - مقصود « نیما » روزنامه

« قرن بیستم » است که « میرزاده عشقی » مدیر آن بود .



جلیل روستخوار

راهنمای کتاب

۹۴۰

در آن زمان از تغییر طرز ادای احساسات عاشقانه به هیچ وجه صحبتی در بین نبود. ذهنهائی که با موسیقی محدود و يك نواخت شرقی عادت داشتند باظرافت کارهای غیر طبیعی غزل قدیم مانوس بودند. يك سر برای استماع آن قطعه از این دهنه بیرون نیامد!

«افسانه» با موسیقی آنها جور نشده بود. سبب گرفتند؛ رد شد.

ولی برای مصنف ابداً تفاوتی نکرد زیرا می دانست اساس صنعتی به چائی گذارده شده است که در دسترس عموم واقع شده باشد. حتی خود او هم وقت مناسب لازم دارد تا يك دفعه دیگر به طرزخیالات و انشای «افسانه»

تزیك شود. . . ۱۴۰

«نیما»، «قصه رنگ پریده» را - که خود از آن به نام «از کارهای بچگی یاد میکنند» در بیست و پنج سالگی و «افسانه» را - که شهرت و آوازه بلندی برای او به بار آورد - در بیست و هفت سالگی سرود. مطالعه همین دو شعر - با وجود سادگی و محدودیتی که در شعر اوئی هست کافیت که باوزی ضیع و توانائی خیال گوینده نوجوان آنرا بخوبی نمایان سازد -

اما «افسانه» زیبایی و نازکی و عظمتش کافی نبود تا کاروان خفته را از خواب برانگیزد و دهیار فرازهای نورافشان و چشم اندازهای دل انگیز سازد. بازهم پشتگی و تجربه در کار، بازهم گوشه گرفتن و از ایشهای زهر آکین این و آن نهراسیدن و به کار خود دل بستن و کار کردن لازم بود و «نیما» پهلوان این میدان شد.

«نیما» خلوت گرفت و در کار عظیم خود غرق شد و با تمام وجود جوشید و کوشید و سلسله مقاله‌های «ارزش احساسات در زندگی هنرپیشگان» (که برخی آنرا «مانیفست» نیما مینامند) می تواند نمودار آگاهی زرف او در این هنگام و ره آورد او از این سفر محنوی و هنری به شمار آید.

«نیما» خود در نامه‌ای که برای ناشر «ارزش احساسات» - که نه چاپ مجدد آن در يك جلد مبادرت ورزیده - نوشته است با کشاده نظری خاصی میگوید:

«مقاله‌ها پر خوب است و نه پر بد. . . اگر پیچیدگیهائی در بعضی از جملات باشد و ناشی از عقاید بدون تفسیر مانده بعضی از اهل علم و اصطلاح تشخیص داده شود علتش معلوم است: مقاله آدمی مثل من هم برادر بعضی شعرهای من خواهد بود [که] گفته‌اند: المال یشبه صاحبه»

xalvat.com

۱- «نیما» زلف گانی و آثار او: ص ۸۶ - ۸۵ - ۲ - چاپ نخستین «ارزش احساسات» در سالهای ۱۹ - ۱۳۱۸ در ماهنامه «موسیقی» و چاپ دوم آن در ۱۳۳۵ در يك جلد جداگانه صورت گرفت. ۳ - «ارزش احساسات»: ص ۸۰ و ۸۱

«نیما» در این نوشته‌های ارزشی ابتدا به بحث درباره عقیده‌های فیلسوفان و منتقدان و هنرشناسان نامدار غرب میردازد و نظریه‌های «کانت»، «هگل»، «فروید» و بسیاری دیگر را (هریک از جهت هائی) رد میکند و در برابر آنها به اقامه دلیل مبارزه می‌وزد:

«پس به‌زمینه‌های انفعالی، پادروانی و اجتماعی یا بیرونی هنر عطف توجه میکند و در کارشناسی آثار ادبی و هنری بزرگ‌کنندنیازدیرترین زمانها (هوادا، دوستا، دابلداو...) تا زمانهای اخیر (آثار: شکسپیر، «هوکو»، «واکنز»، شوین...) به زمینه‌های گوناگون آنها میردازد و در کنار هر یک بررسی عمیق و همه‌جانبه‌ای می‌کند و حاصل این همه را در یک جمله میریزد:

«هنر پیشخان زبردست نباید همان درست و دقیق زمانهای معلوم تاریخی هستند»^{۱۳}
آنگاه به ادبیات ایران از آغاز اسلام به بعد روی می‌آورد و آنرا درجه بندی میکند (البته نه به صورت سبک‌بندیهای کلمی معمول که تاکنون کرده‌اند بلکه برحسب دقت در زمینه‌های «روانی روح هنرمندان و زمینه‌های بیرونی دوران آنها».)

«نیما» شعر «حافظ» را «بزرگ احساسات انسانی» و خود او را «از عجیبترین شعرای روی زمین و اعجوبه شگفت انسانی»^{۱۴} می‌داند.

«نیما» برای اثر وافق ذکر کونیهای اجتماعی در آفرینش هنری اهمیت درجه اول قائل است و یا قاطعیت میگوید:

«شخصیتهای یا اهدات تر متولد شده از تحولات یا احیای ترند»^{۱۵}

«نیما» به سبب تکاملی هنر در سرزمین‌های دور و نزدیک توجه می‌کند و کوششهای هنرمندان هر دوره و هر سرزمین را برای پشت یازدن به قید و بندهاوسنتهای پوسیده و کهنه و روی کار آوردن شیوه‌های نو و اندیشه‌های تازه شرح می‌دهد و در مورد مبین خویش نیز کار همه هنرمندان را از نظر میگذراند و ارزش نسبی آنها را (چه کم و چه بیش) در پیش بردن هنر و ادب ایران باز مینماید و حق همه پیشتران این راه را ادا میکند.

مطالعه «ارزش احساسات» برای شناخت جهان بینی «نیما» و آنگاه شدن از من خورد او با دنیای هنر و هنرمندان بسیار لازم است.

۵۵۵

«نیما» پس از انتشار «افسانه» - که اثری است کاملاً بدیع و نو آورده و

۱ - همان کتاب: ص ۳۸ ، ۲ - همان کتاب: ص ۴۱ - ۴۰ -

۳ - همان کتاب: ص ۴۶



اهنمای کتاب

xalvat.com

۹۴۶

بسیاری دیگر از سرودهای ابتدائی خود - که اغلب برای طبع آزمایی و بسیار به شیوه پیشینان متمایل است - رفته رفته راه اصیل خود را بازیافت و به خلق آثاری که وجه مشخص هنر او به شمار می آید پرداخت - برخی از این دسته سرودهای او تا اکنون نشر یافته است و از میان آنها میتوان آثار برجسته ای چون : « فوقولی قو . . . خروس میخواند » ، « قشوم » ، « مرغ آمین » ، « آی آدمها » ، « مهتاب » ، « وای بر من » ، « دقایق » و جز آنها را نام برد .

چیزی که میتوان و باید گفت این است که « نیما » همه وقت و همه جا موفق نیست و کارش تمام از آب در نمی آید و این امری نیست که خود بدان آگاه نباشد ، او خود بر خلاف بسیاری که جرئت ندارند ، با شهامت هر چه تماشاگر به انتقاد از خود می پردازد و میگوید :

« بسیاری از اشعار من بر طبق میل من وزن نگرفته و مقبول نظر من نیستند . من این بنا را به تصدیح کامل کرده ام . من از آن اشعار از نظر وزن عیب می گیرم . تمام اشعار من از نظر وزن آزمایشی بوده است . قطعاتی که خوشتر وزن گرفته به نظر من ، « فوقولی قو . . . خروس میخواند » ، « آی آدمها » ، « وای بر من » ، « مرغ آمین » است . قطعه « مهتاب » نیز که مصرع اول آن اینست : « میسرخشد بشتاب ، میسراود مهتاب » وزن مناسب خود را گرفته است . . . »^۱

بنابراین اگر کسی میخواهد در این باره « نیما » خرده بگیرد خوبست ابتدا به نظر انتقادی خود او در باره کارش توجه دقیق داشته باشد .

در مورد شناخت دقیق و همه جانبه کار « نیما » چنانکه همه طرفهای روشن و تاریک و کامل و ناقص کار وی نمودار گردد و نقطه ابهامی باز نماند اکنون نمی توانیم حرف بزنیم ، زیرا متأسفانه میراث بزرگ ادبی او همچنان در گوشه های - و شاید در گوشه هایی - مانده و در دسترس همگان قرار نگرفته است و پرواضح است که با توجه به محدودی از آثار ادبی توان بیک ارزیابی کامل و سراسری دست زد و گرنه بسیاری از مسائل و ضعفها در کنار مسائل و تواناییها در هنر « نیما » دیده میشود که به جای خود شایسته بحثهای مفصل است .

اما از آنچه اکنون میتوان جوییده و پژوهنده را به دیای « نیما » رهنمون گردد علاوه بر « ارزش احساسات » - که نام بردیم - آثار پراکنده نشر یافته او و « افسانه » که چاپ جدید آن سال گذشته نشر یافت - و « مازنی » - که منظومه ای است شیوا و آراسته و خدا گانه به چاپ رسیده است - و « نیما ، زندگانی و آثار او » - که برخی از آثار برجسته و پاره ای از کارهای ابتدائی او را در بر دارد - کم و بیش در دسترس است .
علاوه بر اینها نامه هایی که « بیما بوشیج » در سال ۱۳۲۵ به « دکتر شین برنوه

۱ - بیما بوشیج و آثار او : ص ۱۳ .

دی ۱۳۴۰ ، شماره دهم xalvat.com ۹۴۳

نوشته (و همراهِ با جواب « پرتو » در کتابی به نام « دو نامه » به چاپ رسیده است) منبع جالبی برای شناخت نظرهای هنری و شیوه کار اوست . « نیما » در این نامه طولانی و پر ارزش به طور پرباشان و پراکنده اصول کار خود را از آغاز تا انجام شرح میدهد . « اکنون مجال آن را نداریم که در این جا به بحث در اطراف مندرجات این نامه بپردازیم ، اما برای آن کسی که در پی شناختن « نیما » و آگاه شدن از سیر ادبیات زنده معاصر است مطالعه دقیق این نامه را واجب میدانیم و توصیه میکنیم .

اثر « نیما » در شعران و گویندگان با استعداد پس از وی بسیار زیاد است و بی هیچ شکمی او آغازکننده راه درخشان و بزرگی است که هم اکنون رهروان توانایی دارد . « نیما » خود بدین رسالت و پیشاهنگی خویش واقف بوده و آگاهانه نوشته است : « امرهای که این مدت (مدت خاموشی و گوشه گیری او در سالهای پس از ۱۳۰۰) برای من داشت این بود که من روش کار خود را منظم تر پیدا کنم : روشی که در ادبیات زبان کشور من نبوده و من بزحمت عمری در زیر بار خودم و کلمات و شیوه کار کلاسیک راه را صاف و آماده کرده و اکنون در پیش پای نسل تازه نفس می اندازم . »^۱

بسیاری از گویندگان معاصر نیز به نوبه خود به بزرگی کار « نیما » کسردن گذاشته و او را ستوده اند . از آن جمله « ا . ا . بامداد » (احمد شاملو) درباره او نوشته است : « . . . نیما قید احمقانه « نای طول مصرانها » را از هم گسیخت و آدمویی و تأثیر فونتیک کلمات را برای شعر کافی دانست . . . اجبار فاقیه پردازی و « شیر و پنیر زیر هم نوشتن و برای هر یک جمله ای ساختن » را از فهرست « هنر های شاعرانه » قلم کشید . . . در شعر خود کلمات را با روح شعر و روح شعر را با وزن آن و وزن را با موزیک طبیعی و هنر دکلاماسیون تطبیق کرد و آن را پایه و اساس قرار داد . »^۲

« ه . ا . سبزه » (هوشنگ ابتهاج) یکی دیگر از شاعران روزگار ما نیز درباره « نیما » نوشته است :

« . . . شاعرانی که در آینده خواهند آمد همیشه از نیما با عزت و احترام نام خواهند برد و او را بحق سر سلسله تحول شعر روزگار ما خواهند دانست . »^۳

اما این سخنان بجا و شایسته و بسیاری مانند آنها - که اگر فراهم آید خود کتابی میشود - کافی نیست و جبران کاری را که تاکنون باید شده باشد نتواند کرد . « نیماپوشیج » دو سال پیش از این در گذشت و مرگ او اگر هم در آن هنگام

۱ - نیما ، زندگانی و آثار او : ص ۹ - ۲ - مقدمه « افسانه » چاپ علی- اکبر علمی (۱۳۲۹) به نقل « نیما، زندگانی و آثار او : ص ۱۳۶ . ۳ - هفته نامه « کانون » شماره ۳۴ سال ۱۳۳۴ به نقل « نیما » ، زندگانی و آثار او : ص ۱۳۶ .



۹۴۴

راهنمای کتاب

روی نمی داد خواه و ناخواه روزی صورت می گرفت و این امری بود عادی و طبیعی. اما آنچه مهم و در خور اعتنای فراوان است آثار گرانمای « نیما » است .

« نیما پوشیج » یک « بت » نیست که با چند سلام و درود و ترفیع و تعظیم حقیقی ادا شود . او آدمی مثل همه آمده‌ها و آغاز کننده یک جنبش بزرگی ادبی و هنری است و مردم نیاز دارند که هر چه بهتر او را بشناسند .

« نیما » به قراری که نتواند سزاها اشاره کرده است و دیگران هم مکرر گفته‌اند آثار فراوان چاپ نشده دارد و « هشی » و « نیستی » این آثار بسیار مهمتر از « وجود » خاکبازی است .

پس از در گذشت « نیما » تنها دافسنده « که پیش از آن هم سه بار به چاپ رسیده بود - همراه با تعدادی رایجی که صرف نظر از شیوه انتخاب آنها بیشتر آنها به هیچ وجه نماینده ذوق و هنر « نیما » نیست به چاپ رسیده و کار انتشار دیگر سروده های « نیما » تا به امروز همچنان معطل مانده است .

این مسئله ای صرف نظر کردنش و از یاد بردن نیست . کنجینه گرانمای دست پرورده های طبع نادر این سخنبران آرازمه و بیشنگام روزگار ما را پیش از این نمی توان و نباید در گوشه های دیر غبار فراموشی رها کرد .

سال انجمنی چشم به رامدریافتن کتابک سروده های « نیما پوشیج » است و نسل های آینده در این امر سخت تر باوری خواهند کرد .

« نیما پوشیج » ، یعنی وجود معنوی و هنری او ، هنوز در میان ماست . بیایید از مرگ فراموشی او پیش گیری کنیم .

نمونه آثار خوب نیما

xalvat.com

شهر پوشیج

فوق الوافی تو ، خردس می خواند
از درون بهت خلوت ده
از تشبیه رهبر که چون رگ خشک
در تن مردگان دواند خون
می تند بر جندار سرد سحر
می تراود به هر سوی هامون :

بانتوایش از او ، ره آمد پر ،
مژده می آورد بگوش آزاد



می نمابد رهش به آبادان
 کاروان را در این خراب آباد

xalvat.com

گرم می آید
 گرم می خواند
 بال می کوبد
 پر می افشانند
 گوش بر زنگ کاروان صدای
 دل بر آوای نغمه او بسته است
 فو فولی فو : بر این ره تاریک
 کیست کو مانده ؟ کیست کو خسته است ؟

گرم شد از دم نواگر او
 سردی آورد شب زمستانی
 کرد افشای رازهای مگو
 روشن آرای صبح نورانی

با فن خاک بوسه می شکنند
 صبح تازه ، صبح دیر سفر
 نادی این نغمه از جگر بگشود
 وز ره سوز جان ، کشید بند .

فو فولی فو . ز خطه پیدا
 می گریزد سوی این شب کور .
 چون پلیدی دروغ ^۱ کز در صبح
 به نواهای ریز گردد دور

می شتابد مرد سوار
 گرچه اش در سیاهی اسب رمید
 عطسه صبح در دماغش بست
 نقشه دلگشای روز سپید

۱ - دیوهای دروغ : اصطلاح اوستایی



xalvat.com

این زهانش به چشم ،

همچنانش که روز ،

ره بر او روشن

شادی آورده ست

اسب می راند

قوفولای قو : کشاده شد دل و هوش

صبح آمد . خروس می خواند

همچو زندانی شب چون کور ؛

مرغ از تنگی نفس جسته است

در بیابان و راه دور و دراز

کیست کوی مانده ؟ کیست کوی خسته است ؟

۲ آبان ۱۳۲۵

هوش خشم

روی این دیوار غم ، چون دود رفته بر زبر ،

دائماً بنشیند مرغی ، پهن کرده بال و پر ،

که سر می جنبد از بس فکر غم دارد بر ،

پنجه هایش سوخته ،

زبر خاکستر فرو ،

خنده‌ها آموخته

ایست غم بنیاد بر ،

هر کجا شاخی است مر جا مانده می برگ و نوا

دارد این مرغ کدر بر رهگذار آن صدا .

در هوای تیره وقت سحر سنگین بجا

او ، نوای هر غمش برده از این دایا پدر

از دلی غمگین در این ویرانه میگیرد خبر .

که امی جنباند از رنجی که دارد بال و پر .

هیچکس او را نمی بیند نمی داند که چیست

بر سر دیوار این ویرانه جا ، فریاد کیست .

و بجز او هم در این ره مرغ دیگر راست زریست



می کشد این هیکل غم از سعی هر لحظه آه
 می کند در تیرگی های نگاه من نگاه
 او مرا در این هوای تیره می جوید به راه

آه سوزان میکشم هر دم در این ویرانه من
 گوشه بگرفته ام ، در بند خود ، بی دانه من
 شمع چه ؟ پروانه چه ؟ هر شمع ، هر پروانه من !

من به پیچایش این لوس و سمج دیوارها
 بر سر خطی سیه چون شب اهاده دست و پا
 دست و پائی میزدم چون نیمه جانان بی صدا !

بس بر این دیوار غم ، هر جانش بفشردم بهم
 می کشم تصویر هائی زیر و بالای غم
 می کشد هر دم غم من نیز غم را میکشم

xalvat.com

تا کسی ما را نبیند
 تیرگی های شبی را
 که بداهتا می تشیند
 می کنیم از رنگ خود وا

ز انتظار صبح یا هم حرف هائی می زنیم
 باغباری زرد گونه بیله بر تن می تنیم
 من بدست ، او بازگ خود ، چیز هائی می کنیم -